

زبان‌شناسی و دستور زبان آموزشی

چکیده مقاله :

در این نوشته، ابتدا ماهیت کارکرد سیستم زبانی و عوامل مختلف مؤثر در آن و پاره‌ای از مسایل و اصول زبان‌شناسی در این رابطه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سپس نظری اجمالی به مطالعات زبانی و روند تکاملی این مطالعات خواهیم افکند و در قسمت سوم، مطالعات انجام یافته در زبان و دستور زبان فارسی به طور اجمال بررسی و دسته‌بندی خواهد شد. بالاخره در بخش پایانی، با توجه به نظرات حاصله از امباحث سه قسمت بالا، پیشنهادهایی در مورد اصول صحیح نگارش دستور زبان آموزشی و مطالعات زبانی ارائه خواهد شد.

۱- زبان‌شناسی و زبان :

تعاریف متعدد و مختلفی از زبان به عمل آمده است ولی مشخصه‌ای که در میان اکثر این تعاریف مشترک است اینست که زبان یک وسیله ارتباطی بین انسان‌ها

می‌باشد یعنی عمده ترین نقش زبان ایجاد ارتباط میان افراد يك جامعه و جوامع انسانی است و چنین نقشی انگیزه عمده پیدایش، تحول و تکامل زبان به حساب می‌آید. مشخصه مهم دیگر تعاریف مختلف زبان قراردادی بودن قوانین کاربردی آن است یعنی زبان عبارتست از مجموعه علائم گفتاری و نوشتاری که به طور قراردادی در میان افراد يك جامعه و در جهت ایفای نقش فوق به کار گرفته می‌شود. واضح است که مطالعه در ساختمان و کارکرد يك زبان باید سیستم های علائم گفتاری و نوشتاری آن را در رابطه با ایفای نقش عمده آن یعنی ایجاد ارتباط و تبادل اندیشه‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار بدهد. متداول ترین و پربسامت ترین شکل مطالعه زبان که در مورد اکثر زبان‌ها کم و بیش انجام گرفته و اغلب مقولات و روشهای مشابهی در زبان های مختلف به کار برده مطالعاتی می‌باشد که معمولاً «دستور» یا «گرامر» زبان نامیده شده است. تعاریف ارائه شده از زبان و نقش آن که در بالا بدان اشاره شد و اکثر دست اندرکاران مطالعات زبانی کم و بیش آنها را می‌پذیرند از يك طرف، و هدف های مورد نظر دستور نویسان در نگارش دستور زبان فارسی و نحوه نگارش و بررسی آنها از طرف دیگر، در برخورد با همدیگر مسایلی را مطرح می‌سازند که انگیزه اصلی این نوشته را فراهم آورده اند.

۱-۲- تعاریفی که معمولاً دستور نویسان از «دستور زبان» به دست می‌دهند مبنی بر اینست که دستور زبان کلیه قواعد و قوانین درست نوشتن و درست گفتن را شامل می‌شود. آنچه از این تعاریف فهمیده می‌شود اینست که دستور زبان روش های کاربردی سیستم زبانی را در ایفای نقش های ارتباطی مربوطه مشخص و تعیین می‌نماید ولی سئوالی که در این میان مطرح می‌شود اینست که آیا دستور زبان يك امر تجویزی است یا توصیفی، یعنی این که نگارنده دستور روش های کاربرد زبان و سیستم زبانی را به صورت قواعد «باید» و «نباید» تجویز می‌نماید و یا این که نحوه کارکرد سیستم زبانی را آن طوری که هست توصیف و تعریف می‌کند؟ در بررسی اکثر دستور زبان های نگاشته شده برای زبان فارسی ملاحظه می‌شود که

اغلب اینها شامل يك سلسله قواعد تجویزی می باشند درحالی که وجود زبان و کاربرد آن منوط و وابسته به وجود قواعد ازپیش تدوین شده نمی باشد و قبل از آن که نگارنده دستور ویا زبانشناسی زبان و کارکرد آن را مورد مطالعه قرار داده و یا قواعدی برای کارکرد آن طرح و تجویز نموده باشد زبان به عنوان وسیله ارتباط میان انسان ها وجود داشته است. پس کارنگارنده دستور زبان به جای تجویز قواعد «دستوری»، توصیف چگونگی کارکرد و سیستم زبانی در رابطه با نقش ارتباطی آن می باشد. به عبارت دیگر دستور يك زبان باید زبان و نقش آن را آن طوری که هست نه آن طوری که باید باشد مورد مطالعه قرار دهد.

۲-۱- مسئله دیگری که در نگارش دستور زبان مطرح می شود اینست که آیا می توان الگوهای توصیفی مشترك و مشابهی را در مورد تمام زبان ها به کار برد و مقولات دستوری يك زبان را برای توصیف دستور زبان دیگر به کار گرفت؟ آنچه که اکنون برای زبانشناسان مسلم شده اینست که زبان ها از دیدگاه ساختار و مقولات دستوری و نیز کاربرد آنها باهم یکی نیستند. البته در مکاتب غیر زبانشناسی به همگانی های زبانی اشاره شده است (رك به : Chomsky, 1957 ; Chomsky, 1965 و Householder, 1970). مثلا گفته می شود که دو خصوصیت : (الف) دوگانگی ساختار ۲ و (ب) فرآوری ۳ در مورد همه زبان ها صدق می کند. منظور از دوگانگی ساختار اینست که در ساختار زبان ها دو لایه وجود دارد. لایه اول از واحدهای معنی دار یعنی تکواژها تشکیل شده است و لایه دوم از واحدهایی تشکیل یافته که خودشان دارای معنای مستقل نیستند بلکه در ساختمان واحدهای لایه اول یعنی کلمات به کار می روند. این واحدهای ثانویه، اصوات یا واجها (یا حروف در زبان نوشتاری) می باشند. منظور از خصیصه «فرآوری» زبان آنست که انسان دارای استعدادی است که بر حسب آن می تواند در زبان مادری خویش تعداد نامحدودی جمله - شامل جملاتی که قبلا نشینده و بکار نبرده - درك نموده و یا خودش به کار برد (این خصیصه در به وجود آمدن دستور زایا ۴ نقش عمده ای داشته است. در

بخش سوم این نوشته اشاره‌ای اجمالی به این دستوریه عمل خواهد آمد ولی بررسی مفصل آن خارج از محدوده ما می‌باشد).

این دوخصیصه («دوگانگی ساختار» و «فرآوری») شامل همه زبان‌ها می‌شود ولی در مطالعات و بحث‌های جدیدی که از همگانی‌های زبانی به عمل آمده، بویژه روانشناسان زبان و علمای فلسفه زبان، همگانی‌های زبان را بیشتر به مسایل عمقی و درونی زبان و نیز به ویژگی‌های عملکرد نهاد و قوه فکری موجود انسانی مربوط دانسته‌اند تا به مسایل سطحی ساختاری. پس آنچه مسلم است اینست که زبان‌ها لااقل از لحاظ خصوصیات سطحی ساختاری و مقولات دستوری باهم یکسان نیستند (علاوه بر این، براساس شواهد موجود، اکثر زبان‌ها از نظر طبقه بندی پدیده‌های طبیعی و روابط اجتماعی باهم فرق دارند مثلاً اسامی رنگ‌ها و تقسیم بندی طیف نورویا اسامی خویشاوندی و غیره. ر.ک. به: Carroll, 1956).

پس در توصیف هر زبان و نگارش دستور آن شایسته نیست که مقولات دستوری و الگوهای توصیفی دیگر زبان‌ها را بدون توجه به ویژگی‌های ساختاری زبان مورد توصیف به کاربرد. مثلاً توصیف ساختمان زبان فارسی براساس الگوهای دستوری مرسوم در زبان عربی (یا اخیراً اروپایی که خود از مدل لاتین اقتباس شده‌اند) و بدون توجه به ویژگی‌های خود زبان فارسی امری خطا و غیرعلمی می‌باشد. برای نمونه، مقوله معلوم و مجهول در زبان عربی با آنچه که در زبان فارسی «مجهول» نامیده می‌شود کاملاً منطبق برهم و یکسان نیست و اساساً بحث شده که در زبان فارسی معاصر ساختار «مجهول» به همان مفهوم زبان عربی (چه از نظر واژگانی و چه از نظر نحوی) وجود ندارد (ر.ک. به: Moyne, 1974). مورد دیگری که می‌توان به عنوان مثال برای این موضوع ذکر نمود توصیف اکثر زبان‌های معاصر اروپایی براساس زبان لاتین و یونانی است که کار این ردیف دستورنویسان سنتی اغلب مورد انتقاد شدید قرار گرفته است.

می باشد رابطه تعریف دستور زبان و تعاریف ارائه شده از نقش زبان از یک طرف و نحوه نگارش و توصیف دستور زبان از طرف دیگر می باشد. به عبارت دیگر، آ یادار توصیف زبان و نگارش دستور آن، نقش اساسی زبان که همانا ایجاد ارتباط میان انسان ها است و تعاریف ارائه شده از دستور زبان (مبنی بر این که دستور زبان کلیه قواعد درست نوشتن و درست گفتن را ... شامل می شود) بانحوه و چارچوب توصیفی هماهنگی دارد؟

جهت روشن شدن پاسخ سئوالات فوق ابتدا نحوه کارکرد سیستم زبانی در ایفای نقش ارتباطی خویش و عوامل مؤثر در این کار را به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم، سپس دستور زبان، هدف از نگارش آن و مسایل مربوط به روش های نگارش دستور زبان در رابطه با هدف های آن را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

۱-۳-۱- زبان همان طور که در بالا اشاره شد وسیله عمده ارتباط میان انسان ها است و این نقش عامل عمده پیدایش، توسعه و تحول زبان بوده است. عوامل متعددی در ارتباط زبانی مؤثر می باشند: فرستنده پیام، دریافت کننده پیام، هدف و محتوای پیام، محیط و محل ارتباط، میزان اطلاعات دریافت کننده و آگاهی (دقیق یا تخمینی) فرستنده از آن، بافت زبانی و غیره. به منظور روشن شدن تأثیر هر یک از این عوامل در ارتباط زبانی ذیلا شرح مختصری از هر یک از این عوامل داده می شود:

(الف) فرستنده پیام: فرستنده پیام (نویسنده یا گوینده) عامل مهم ارتباط زبانی به شمار می رود. میزان اطلاعات، پایگاه اجتماعی، باورها، طرز برخورد با مخاطب و غیره همه و همه عواملی هستند که در امر پیام رسانی و کاربرد زبانی فرستنده پیام تأثیر دارند.

(ب) دریافت کننده پیام: دریافت کننده پیام، موقعیت اجتماعی، پیش-

تصورات ، انتظارات و هدف های وی و نیز موقعیت و حالت فکری موضعی او در تفهیم و تفاهم نقش عمده دارد .

(ج) محیط و محل ارتباط : شامل محیط اجتماعی و بافت بلافصل (یعنی

زمان و مکان ارتباط زبانی) می شود. برای مثال فرهنگ و آداب و رسوم و نیز قرار- دادهای اجتماعی حاکم ، در چگونگی ارتباط زبانی تأثیر می گذارند.

(د) هدف و موضوع ارتباط : واضح است که هر گونه ارتباط زمانی دارای

هدف یا موضوعی می باشد و این هدف در چگونگی ارتباط تأثیر عمده ای دارد .

(ه) میزان معلومات عمده دریافت کننده و آگاهی فرستنده از آن:

زبان عامل ارتباط انسانها و وسیله ای است که افراد با استفاده از آن می توانند به تفهیم و تفاهم پیامها ورد و بدل نمودن اندیشه های خود بپردازند . زبان فی نفسه حامل پیام فرستنده نیست بلکه فرستنده با استفاده از زبان و با اتکا به قراردادهای مشترك و نیز معلومات عمومی و اطلاعات مخاطب خود علایم و نشانه هایی را به وی ارائه می نماید تا مخاطب با توجه به این علایم و در سایه معلومات عمومی خود پیامی از آن استخراج نماید. در اثبات این نظرمی توان این واقعیت را پیش کشید که يك صورت زبانی برای همه دارای پیام و محتوای یکسانی نمی تواند باشد و افراد مختلف با اطلاعات و معلومات متنوع ممکن است پیام های کم و بیش متفاوتی را از يك صورت زبانی استخراج و استنباط نمایند (این نکته بعداً در بخش چهارم این نوشته مفصلاً بررسی خواهد شد). پس میزان معلومات دریافت کننده پیام و آگاهی تحقیقی یا تقریبی فرستنده پیام از آن عامل بسیار مهمی در ارتباط و تفاهم زبانی به شمار می آید .

(و) بافت زبانی : فرایند يك ارتباط زبانی کامل به صورت يك «متن» ه

به طور صورتی تظاهر می کند و متن عبارتست از يك یا چند جمله که دارای انسجام درونی (از نظر محتوا) و بیرونی (از نظر روابط بین جمله ای نظیر مرجع ضمایر و غیره) باشد. متنی که يك صورت زبانی در آن واقع می شود ، یعنی بافت زبانی،

دیگر از عوامل مؤثر در چگونگی تظاهر آن صورت زبانی و نقش ارتباطی آن محسوب می‌شود.

مجموعه این عوامل در ایجاد ارتباط و تفهیم و تفاهم زبانی مؤثر می‌باشند و هر گونه تغییر در یکی از این عوامل تأثیری در محتوای استنباطی از یک متن یا صورت زبانی خواهد داشت. این عوامل در جریان ارتباط زبانی در تماس و تأثیر متقابل باهم می‌باشند و فرایند برخورد مجموعه این عوامل « فرایند سخن » نامیده می‌شود. متن عبارتست از تظاهر صوری این فرایند. به عبارت دیگر وقتی فرستنده پیام با توجه به یک محتوا یا هدف معین و با توجه به سایر عوامل، اقدام به ایجاد ارتباط زبانی می‌نماید فرایند برخورد و فعل و انفعال کلیه عوامل فوق «فرایند سخن» نامیده می‌شود و تظاهر صوری چنین فرایندی که ممکن است به صورت یک یا چند جمله باشد متن خواننده می‌شود. خلاصه این که متن و صورت‌های زبانی مختلف به کار رفته در چارچوب آن از قبیل جمله، کلمه و غیره ارائه کننده فرایند سخن و کنش و واکنش کلیه عوامل مؤثر در ارتباط زبانی می‌باشند. روی این اصل در بررسی زبانی این صورت‌ها کلیه عوامل فوق باید در نظر گرفته شود.

۲-۳-۱- با توجه به تعریف فوق از کارکرد سیستم زبانی و عوامل مؤثر در آن، می‌توان گفت که در توصیف زبانی و نگارش دستور زبان، مطالعه و بررسی صورت‌های زبانی به طور جدا از هم و جدا از چارچوب متن مربوطه و مطالعه متن به عنوان عنصری مستقل و به طور جدا از فرایند سخن مربوط و عوامل مؤثر در آن امری ناصحیح و غیر علمی می‌باشد و در نگارش دستوریك زبان باید زبان را به صورت يك سیستم منسجم و کلی در مد نظر داشت و صورت‌ها و اشکال جزئی آن را در چارچوب آن سیستم و با توجه به کلیه عوامل مؤثر در کارکرد آن مورد مطالعه قرار داد. ممکن است عنوان شود که چنین امری غیر ممکن است و در مطالعه زبان و نگارش دستور آن، تجزیه سیستم کل زبانی به قسمت‌ها و اجزای کوچک تر (نظیر واج شناسی، نحو، صرف، معناشناسی و در سطوح پایین^{۱۰}؛ نظیر جمله،

عبارت، کلمه و غیره) امری اجتناب ناپذیر و ضروری می‌باشد. چنین نظری کاملاً صحیح و منطقی است و واضح است که مطالعه کل سیستم زبانی بدون تجزیه آن به اجزای تشکیل دهنده و بدون مطالعه این اجزای کوچکتر امری دشوار و چه بسا غیرممکن است ولی آیا می‌توان اجزای زبان را به طور جدا از کل سیستم و بدون در نظر گرفتن نقش بنیادی سیستم زبانی که همانا ایجاد ارتباط بین انسان‌هاست مورد مطالعه قرار داد؟ آیا اجزای زبانی در سلسله مراتب سیستم زبانی در نهایت نقشی غیر از نقش کل سیستم دارند و آیا مطالعه اجزای زبان تنها به خاطر پی بردن به ساختار و کارکرد فی‌نفسه آنها است یا اینکه این اجزا را باید از دیدگاه نقششان در چارچوب سیستم مادر و سهمی که در کارکرد کل سیستم ایفای نمایند مورد مطالعه قرار داد؟ در اینجا ممکن است پاره‌ای از زبان‌شناسان عنوان بکنند که ما تنها به ساختار زبان و به تظاهر صوری سیستم زبانی علاقه‌مند و کاری به نقش اجزای زبانی در ایجاد ارتباط میان انسان‌ها نداریم. ما این دسته از محققان را (با وجود این که بنا به توصیف مختصری که از کارکرد سیستم زبانی و عوامل مؤثر در آن در بالا ارائه شد معتقدیم که هر گونه مطالعه در زبان با توجه به نقش عمده زبان و در چارچوب آن انجام پذیرد) تنها بخاطر این که هدف خودشان را در مطالعه زبان از پیش روشن نموده و روی این اصل روش مطالعه‌شان تغایری با هدف اعلام شده‌شان ندارد زیرا سؤال قرار نمی‌دهیم بلکه روی سخن ما به طور عمده با دستور نویسانی است که، همان طوری که قبلاً ملاحظه شد، دستور زبان را «مجموعه قواعدی می‌دانند که راه درست گفتن و صحیح نوشتن را به ما می‌آموزد» و در این صورت هدف از نگارش دستور زبان را ارائه دستورالعمل‌ها و قواعد «صحیح گفتن» و «صحیح نوشتن» می‌دانند.

بدین ترتیب دستور زبان نوع قبلی را «توصیفی» و دستور زبان نوع اخیر را «آموزشی» می‌نامیم. دستور زبان توصیفی هدفش توصیف سیستم زبانی و اجزای آن است بی آن که هدفی مبنی بر چگونگی کاربرد صحیح زبان در ارتباطات

میان انسان‌ها برای چنین توصیفی منظور شود و دستور زبان آموزشی هدفش ارائه روش‌های صحیح کاربرد سیستم زبانی در ایجاد ارتباط میان انسان‌ها می‌باشد. البته چنانچه در بالا نیز اشاره شد، سیستم زبانی و هر یک از اجزای آن را هرگز نمی‌توان و نباید خارج از چارچوب نقش ارتباطی آن مورد مطالعه قرار داد حتی اگر مطالعه هدف آموزشی را دنبال ننماید؛ ولی صحیح نیست که روش‌های مختلف مطالعاتی را بر پایه یک معیار کلی (با وجود اصولی و علمی بودن آن معیار) مورد سنجش قرار داد و وقتی یک مطالعه زبانی هدفی غیر از بررسی صوری و نظری یک ساختار زبانی بدون توجه به نقش کلی زبان و به طور جدا و منتزاع از کل سیستم زبانی ندارد نباید آنرا باطل شمرد و روی این اصل روش کار دستور زبان‌های توصیفی را تنها می‌توان با توجه به هدف‌های مربوطه‌شان سنجیده و توجیه نمود؛ ولیکن چنین روش‌هایی را در مورد دستور زبان‌های آموزشی که هدف خود را آموزش کاربرد صحیح زبان اعلام می‌نمایند نمی‌توان پذیرفت و روشی که این گونه دستور زبانها اتخاذ می‌نمایند نباید مغایر با کارکرد سیستم زبانی، نحوه کاربرد آن در ارتباط میان انسان‌ها و چگونگی تفهم و تفاهم زبانی باشد.

۲- نگاهی اجمالی به مطالعات زبان‌شناسی

بررسی تفصیلی و تحلیلی مطالعات زبانی خارج از چارچوب این نوشته می‌باشد. آنچه که در این بخش از مقاله مورد هدف ما است اینست که با گزینش چند جریان و جهش عمده در مطالعات زبانی (از کاردانشمندان یونانی در قرون ۵ و ۴ قبل از میلاد گرفته تا عصر روده حاضر) بتوانیم مسیر تحولات در این مطالعات و جهت کلی توسعه و تکامل حاصله در آنها و هدف و غایت برانگیزاننده این توسعه و تکامل را تعیین و مشخص نماییم.

فردیناند دوسوسور^{۱۱} که در سال ۱۸۵۷ در ژنوا متولد شد تحولی اساسی در مطالعات زبانی به وجود آورد و ظهور زبانشناسی به صورت علمی مستقل را معمولاً به دوران بعد از چاپ کتاب معروف وی^{۱۲} نسبت می‌دهند. مطالعات زبانی و دستور زبان دوران قبل از سوسور که دامنه‌ای وسیع دارد و به چندین قرن قبل از میلاد (شامل مطالعات دانشمندان یونانی) می‌رسد معمولاً به دستور زبان سنتی^{۱۳} شهرت دارد. دستور زبان سنتی اغلب توسط زبانشناسان زمان سوسور و دوران بعد از سوسور مورد انتقاد قرار گرفته و در دوران معاصر مکاتب مختلف زبانشناسی، بررسی انتقادی نظرات و روش‌های دستور زبان سنتی را معمولاً به عنوان وسیله‌ای عمده جهت معرفی نظرات جدید خویش قرار داده‌اند ولی باالخره خدمات دستور نویسان سنتی به مطالعات زبانی، با وجود معایب و برداشته‌های ناصحیحشان از زبان نباید نادیده گرفته شود. نکات ضعف عمده دستور زبان سنتی که اغلب مورد انتقاد قرار گرفته عبارتند از:

الف - مبنا قرار دادن معنا در تعریف مقولات دستوری: مثلاً اسم را

به عنوان «چیزی که شخص یا حیوان یا چیزی بدان نامیده شود» تعریف می‌کند و توجهی به نقش کلمات در ساختار جمله ندارد.

ب - همگانی و جهان شمول دانستن مقولات دستوری: بنا به دستور

زبان سنتی تعدادی همگانی های زبانی وجود دارد که در مورد همه زبان‌ها صدق می‌کند و براساس این نظر، مقولات زبان‌های مختلف بر پایه قالب‌ها و مقولات زبان‌های شناخته شده قدیمی نظیر یونانی و لاتینی توصیف و دسته‌بندی می‌شود در حالی که چنانچه قبلاً ملاحظه نمودیم هر زبانی باید به طور مستقل و براساس ساختار و کارکرد سیستم خودش مورد مطالعه قرار گیرد.

ج - تجویزی بودن قواعد: قواعد دستوری دستور زبان‌های سنتی همگی

تجویزی هستند در حالی که هر زبان باید ابتدا به طور مستقل مطالعه و توصیف شده و سپس قواعد و دستورات بر پایه این مطالعات و توصیف‌ها استخراج شوند.

د - تأکید زیاد بر جزئیات : دستور زبان سنتی تأکید زیادی بر جزئیات زبان قرار می‌دهد در حالی که این جزئیات باید در چارچوب ساختارهای بزرگ‌تر مورد مطالعه قرار گیرد .

ه - مقدم شمردن زبان نوشتاری بر گفتاری : دستور زبان سنتی

زبان نوشتاری را پایه و اساس مطالعه خود قرار می‌دهد و در تعاریف خود تنها از زبان نوشتاری و آثار مکتوب نویسندگان و شاعران قدیمی مثال و شاهد می‌آورد . این دستور عوامل اجتماعی و عامل محیط را در تحولات اجتماعی نادیده می‌گیرد و زبان گفتاری و تحولات و تغییرات آن را عوض این که محصول مسایل و عوامل اجتماعی بدانند صورت مسخ شده و ناصحیح زبان محسوب می‌دارد .

البته نکات ضعف دستور زبان سنتی به این‌ها محدود نمی‌شود . بساطنی (۱۳۵۶، صص ۷۴-۷۲) معایب دستور زبان سنتی را به تفصیل بررسی نموده است. در مقابل دستور سنتی، سوسور مکرراً بررسی زبان به عنوان یک پدیده زنده و در حال تغییر و تحول، مطالعه گفتار به عنوان صورت اساسی زبان، بررسی سیستم بنیادی یک زبان جهت ترسیم ساختار کلی آن، و مطالعه زبان در بافت اجتماعی را مورد تأکید قرار می‌داد و بر اهمیت مطالعه زبان از دیدگاه کاملاً متفاوت «هم زمانی» ۱۴ و «در زمانی» ۱۵ اصرار می‌ورزید. مطالعه هم‌زمانی، زبان را در یک مقطع زمانی بخصوص و بدون توجه به گذشته و آینده آن به عنوان یک کل زنده مورد بررسی قرار می‌دهد در حالی که نظریه در زمانی به تحولات تاریخی یک زبان نظر دارد .

زبان‌شناسی دوران بعد از دوره سوسور تا اواسط دهه ۱۹۵۰ کلاً به

زبان‌شناسی ساختاری ۱۶ معروف است. در این دوره برعکس دوره دستور زبان سنتی، مقولات دستوری بر پایه توزیع آنها در ساختارهای بزرگ نظیر جملات تعریف شده و در تعاریف معیارهای صوری و غیر معنایی به کار می‌رود. بانفوذترین زبان‌شناس این دوران بلومفیلد ۱۷ بود که در مطالعات و بررسی‌های خود «معنا» را کاملاً کنار گذاشته و مطالعه آن را به شاخه‌هایی از علوم نظیر فلسفه واگذار نمود. وی می‌خواست در مطالعه ساختار زبان یک روشی کاملاً مکانیکی و غیرذهنی پیش گیرد. به نظر بلومفیلد درک و فهم و یادگیری زبان یک امر مکانیکی و مربوط به تکرار و عادت می‌باشد.

با چاپ کتاب «ساخت‌های نحوی» ۱۸ در سال ۱۹۵۷ توسط چامسکی، زبان‌شناس مشهور امریکایی، دوران جدیدی در زبان‌شناسی آغاز گردید. زبان‌شناسی این دوره که به زایا-گشتاری ۱۹ معروف شده، با وجود این که ادامه مکتب ساختاری و از بعضی جهات متأثر از ساخت‌گرایان بود از دو جهت عمده با اندیشه‌های آنان تفاوت فاحشی داشت؛ تفاوت اول که بیشتر جنبه فلسفی دارد آنست که در نظریه زایا-گشتاری درک و فهم و اکتساب زبان یک امر مکانیکی و وابسته به تکرار و عادت ساده نیست بلکه انسان بیشتر در سایه یک استعداد مادرزادی قادر به یادگیری زبان مادری خویش می‌باشد و دلیلی که در اثبات این ادعا آورده می‌شود اینست که اگر تنها تکرار و عادت عامل یادگیری در زبان بود بچه سه یا چهارساله که در محیط محدود خود با صورت‌های محدود و اغلب ناقص زبانی تماس دارد چگونه می‌تواند قواعد کلی زبان مادری خویش را در محیط و زمانی محدود کسب و علاوه بر جملات آشنا، همه جملات و صورت‌های ناآشنا و ناشنیده را فهمیده و خودش به کار ببرد. به عقیده چامسکی «توانش» ۲۰ که یک قدرت خلاق زبانی می‌باشد و طفل در شرایط عادی درسه تا چهارسال اول زندگی‌اش بدان دست می‌یابد یک زیربنای فطری دارد و انسان با داشتن چنین استعداد ادراکی و مغزی می‌تواند گفتن و شنیدن یاد بگیرد، استعدادی که وی را از حیوان متمایز می‌سازد.

از این نظر است که فلاسفهٔ مکتب زایا - گشتاری را در مقابل مکتب ساختاری بلومفیلدی که یادگیری زبان را تنها به عادت نسبت داده و با نادیده گرفتن نیروی ذهنی خلاق انسانی وی را تا پایهٔ حیوان تنزل می‌داده يك انقلاب می‌شمارند (ر. ک. به : Searle, 1974).

تفاوت دوم زبان‌شناسی زایا - گشتاری با زبان‌شناسی ساختاری وجود يك سلسله قواعد گشتاری ۲۱ می‌باشد. زبان‌شناسی زایا - گشتاری بر عکس زبان‌شناسی ساختاری که جملات و ساختارهای ارائه شده در يك زبان را توصیف و برای آنها قواعدی منظم می‌نماید، توانایی کلی آدمی را در کاربرد زبان (که در بالا بدان به عنوان «توانش» اشاره کردیم) مأخذ و زیربنای توصیف خود قرار می‌دهد و دستوری که ارائه می‌نماید می‌تواند کلیهٔ جملاتی را که يك شخص می‌تواند بفهمد و به کار ببرد تولید نماید و از این نظر است که آن را «زایا» ۲۲ می‌نامند. زبان‌شناسی زایا - گشتاری زبان را مشتمل بر دو سلسله قواعد می‌داند: (الف) قواعد سازه‌ای ۲۳ که کلیهٔ جملات دسته‌ای ۲۴ (نظیر جملات اخباری، مثبت و معلوم) زبان را تولید می‌کند و (ب) قواعد گشتاری ۲۵ که بر روی جملات حاصله از قواعد نسوع اول عمل نموده جملات غیر هسته‌ای (نظیر جملات سئوالی، منفی، مجهول) را به وجود می‌آورد. برای روشن شدن مطلب، نحوهٔ بررسی يك جملهٔ سادهٔ فارسی را توسط این مکتب به عنوان نمونه مورد ملاحظه قرار می‌دهیم: ۲۶

« علی يك كتاب داستان خرید. »

در تولید این جمله، يك سلسله قواعد سازه‌ای به شرح زیر به کار رفته

است:

- ۱- جمله ← گروه اسمی گروه + فعلی
- ۲- گروه فعلی ← گروه اسمی + فعل
- ۳- گروه اسمی ← معرف ۲۸ + اسم
- ۴- فعل ← خرید
- ۵- معرف ← يك ، داستان
- ۶- اسم ← کتاب ، علی

در این جمله که يك جمله هسته‌ای است هیچ قاعده گشتاری به کار نرفته است ، ولی در تولید جمله مجهول :

« يك کتاب داستان توسط علی خریده شد.»

قاعده گشتاری زیر به کار می‌رود :

گروه اسمی (۱) + گروه اسمی (۲) + فعل ← گروه اسمی (۲)
 + توسط + گروه اسمی (۱) + فعل + ۹ + شد

لازم به یادآوری است که علاوه بر دو نوع قواعد فوق ، قواعد نوع سومی نیز در این دستور وجود دارد که قواعد «اجوازی» ۲۹ نامیده می‌شود و چگونگی تظاهر صوری و آوایی صورت های زبانی را بعد از کار برد دو نوع قاعده فوق توجیه می‌نماید . برای مثال ، می‌توانیم تظاهر صوری کتاب + داستان (اسم + معرف)

به صورت

کتاب داستان

و اضافه شدن صدای «ا» به آخر کتاب را توسط قاعده اجوازی به شرح زیر توجیه نماییم :

قاعده اجوازی : وقتی يك معرف بر اسمی اضافه شود به آخر اسم صدای «ا» اضافه می‌شود .

در مراحل اولیه نظریه زایا - گشتاری توجهی به معنا و چگونگی بررسی

آن می‌دول نشده و تکیه عمده روی نحو و ساختمان نحوی جمله بود ولی بعداً چامسکی (۱۹۶۵) و پاره‌ای از همکاران و دانشجویان وی (Katz & Postal, 1964) و (Katz & Fodor, 1963) تغییرات و تبدیلاتی در نظریه اولیه به عمل آورده و نظریاتی در جهت چگونگی بررسی معنا در زبان توسط دستورزایا - گشتاری ارائه نمودند؛ ولی واضح است که این نظریات در مورد نحوه بررسی معنا رضایت بخش نبود و ادامه تلاش برای یافتن نظریه‌ای بهتر و جامع‌تر منجر به پیدایش دو دیدگاه معناشناسی در دستور زایا - گشتاری شد: معناشناسی تعبیری ۲۰ و معنا - شناسی زایا ۳۱. بحث در چون و چند این نظریات خارج از مجال و محدوده این نوشته است ۳۲. در این مورد علاقه‌مندان می‌توانند به مقالات زیر مراجعه نمایند: (Lakoff, 1971; Katz, 1970).

تلاش زبان‌شناسان برای یافتن نظریات جامع‌تر و رضایت بخش‌تر در این مقطع متوقف نمی‌شود زیرا نظریه زایا - گشتاری و تبدیلات و تغییرات به عمل آمده در آن، با وجود انقلابی بودنش نسبت به مکتب ساختاری و با وجود این که قسمت عمده نکات ضعف دستور سنتی و ساختاری را رفع می‌نمود، نظریه‌ای خالی از اشکال و ایده‌آل نبود و زبان را آن طور که باید با توجه به نقش ارتباطی آن، مورد مطالعه قرار نمی‌داد همچنان که پیدایش نظریات جدیدتر گواه بر این مدعا می‌باشد. برای نمونه دستور حالت ۳۳ (Fillmore, 1968) زبان‌شناسی مکتب پراگ ۳۴ (ر. ک. به: Vechev, 1964) مقوله و میزان ۳۵ (Halliday, 1961) و بسیاری از جنبش‌ها و مکاتب مختلف دیگر که همگی منعکس‌کننده نارضایتی دست‌اندرکاران مطالعات زبانی از روش کار خودشان و سعی و کوشش آنان در جستجوی روشهای بهتر و مناسب‌تر می‌باشد چنانچه هارتمن (۱۹۸۰) در این مورد می‌نویسد:

«... بی‌قراری موجود در محافل زبان‌شناسی را می‌توان حاکی از

پافشاری زبان‌شناسان برای پرداختن به واقعیت‌های زبان به عنوان کنش و واکنش، به عنوان روند سخن ارتباطی و اجتماعی میان گویندگان

در موقعیت های واقعی تعبیر و تفسیر نمود.» (Hartmann, 1980:9)

ولی این تلاش و پویش زبان شناسان نتوانست به نتایج چندان رضایت بخشی دست یابد تا این که با مساعدت اندیشمندان دیگر رشته ها نظیر جامعه شناسی، مردم شناسی، فلسفه، روان شناسی و غیره طیف مطالعات زبانی وسیع تر شد و امکاناتی جهت مطالعه زبان به معنای دقیق کلمه یعنی مطالعه زبان به عنوان وسیله ارتباط انسان ها به وجود آمد. پرداختن به کیفیت خدمات این اندیشمندان به مطالعات زبانی خارج از محدوده این نوشته می باشد ۳۶. مادر اینجا بعد از بررسی و نگاهی اجمالی به مطالعات انجام یافته در دستور زبان فارسی، نظری به جهت گیری تازه مطالعات زبانی در سایه این مساعدت ها خواهیم انداخت.

۳- نظری اجمالی به مطالعات انجام یافته در دستور زبان فارسی

چنانچه از عنوان این بخش پیداست منظور ما در اینجا یک بررسی همه جانبه و تحلیلی کامل از مطالعات دستور زبان فارسی نیست بلکه هدف ما به طور عمده دسته بندی کلی این نوع مطالعات و به دست آوردن یک دید کلی از این کار می باشد تا شاید بتوان بر پایه بینش حاصله و در بر تو بحث ها و مطالب بخش های فوق نتیجه گیری هایی در مورد روش های بهتر نگارش دستور زبان و توصیف زبان به عمل آورد.

در اینجا کلا مطالعات و مباحثات مربوط به دستور زبان فارسی به سه دسته تقسیم می گردد :

الف - مطالعاتی که در قالب دستور سنتی است.

ب - مطالعاتی که نسبت به قالب های دستور سنتی دارای پاره ای

نوآوری ها است .

ج - مباحثی که بر پایه نظرات زبانشناسی معاصر استوار است .
 اکنون برای هر يك از این سه دسته توضیحاتی بیشتر و نمونه هایی ارائه
 می شود .

۱-۳- مطالعاتی که در قالب دستور سنتی است : در بخش قبلی به پاره ای
 از ویژگی های دستور سنتی به طور خلاصه اشاره شد : از جمله این که دستورهای
 سنتی در تعاریف ، «معنا» را معیار قرار می دهند ، تعاریف آنها مبهم است ، نوشتار
 را برگفتار برتر می شمارند ، تعاریف وقواعد آنها تجویزی است نه توصیفی ، در
 توصیف زبان ، بعد توصیف يك گونه بخصوص زبان در يك مقطع زمانی معین
 (توصیف همزمانی) را با بعد توصیف مراحل تغییر و تطور زبان (توصیف در زمانی)
 درهم می آمیزند ، در توصیف يك زبان به عوض این که زبان را آن طوری که هست
 مورد مطالعه قرار بدهند قالبها و مقولات زبان های دیگر را بر آن تحمیل می نمایند ،
 و معایب دیگر .

اغلب دستور زبانهای جامع موجود در زبان فارسی ، در قالب های دستور
 سنتی نگاشته شده است ، مانند دستور جامع زبان فارسی اثر همایونفرخ (۱۳۳۷) ،
 اصول دستور زبان فارسی اثر طالقانی (۱۳۲۲) ، دستور زبان فارسی اثر
 بصاری (۱۳۴۸) ، دستور زبان فارسی اثر خیامپور (۱۳۴۱) ، دستور امروز
 اثر فرشید ورد (۱۳۴۸) و نظایر اینها

البته منظور ما این نیست که دستورهای فوق همگی در يك قالب و به طور
 یکسان نگاشته شده است و طبقه بندی های اجزای سخن ، تعاریف ارائه شده ، و جز
 اینها از الگوی یکسانی پیروی می کند ؛ برعکس ، دستورهای فوق از پاره ای
 جهات نماینده اختلاف سلیقه ها و گاهی تفاوت نظرها بوده و شاید دارای تفاوت های
 فاحشی نسبت به هم می باشد . برای نمونه ، از «اقسام کلمه» یا « اجزای سخن »
 طبقه بندی های متفاوتی به عمل آمده است . مثلاً قریب آنرا به ۹ ، نجم الغنی نگارنده

نهج‌الادب به ۳ (که لابد تحت تأثیر دستور زبان عربی بوده است) ، میرزا حبیب اصفهانی آن را به ۱۰ ، خسرو فرشید ورد به ۸ و خیامپور به ۶ جزء تقسیم کرده‌اند . این دستورها از نظر اهمیتی که به مباحث بخصوصی از دستور زبان قایل شده‌اند نیز از هم متفاوتند . مثلاً فرشیدورد در **دستور امروز** به مبحث « پیوند » یا « حرف ربط » اهمیت فراوانی داده و قسمت اعظم کتاب را به آن اختصاص داده است . این نویسنده پیوندها را از دیدگاه نقش دستوری آنها در پیوند دادن جملات به همدیگر و نیز از نظر نقش معنایی آنها دسته بندی و توصیف نموده است و روی این اصل برخلاف اکثر دستور نویسان سنتی (که بیشتر به مسایل صرفی اهمیت داده و کمتر به ساختمان‌های گروهی کلمات می‌پردازند و در این کار به ندرت از ساختمان جمله پافراتر می‌نهند) روابط بین جمله‌ای و انواع آنها را به تفصیل بررسی نموده است که این امر نسبت به سایر دستورهای سنتی امتیازی برای **دستور امروز** محسوب می‌شود . خیامپور نیز تأکید محسوسی بر بررسی حرف ربط « که » به عمل آورده و انواع آن را با توجه به نقش های دستوری شان به تفصیل بررسی نموده است .

دستور امروز از جهت دیگری نیز از سایر دستورهای سنتی متمایز می‌باشد و آن این که برخلاف اکثر دستورهای سنتی که زبان مکتوب بزرگان ادب فارسی را برای خود معیار و مبنا قرار می‌دهند **دستور امروز** گونه‌ای از زبان فارسی را که در تعاریف خود مبنا قرار داده به «نثر رسمی فارسی امروز تهران» محدود ساخته است که این امر در راه رعایت یکی از اصول عمدهٔ زبانشناسی توصیفی و همزمانی امتیازی محسوب می‌شود . با این وجود و با وجود این که نویسنده طی مقدمه‌ای نسبتاً طولانی رعایت اصول زبانشناسی در نگارش دستور زبان را ضروری دانسته و معایب دستورهای موجود زبان فارسی را برشمرده ، معهدا **دستور امروز** در چارچوب کلی دستورهای سنتی قرار داشته و همان طوری که صادقی (۱۳۵۰) در بررسی انتقادی این دستور خاطر نشان ساخته کتاب مذکور « ... براساس همان معیارهای دستور سنتی نوشته شده است » (ص ۱۶۳) . دستور خیامپور نیز با وجود پاره‌ای

تفاوت هایش با سایر دستورهای سنتی بر همان پایه‌های دستورسنتی استوار است. مثلاً در برخی از تعاریف معیارهای متفاوتی به کار برده است. برای نمونه اسم را چنین تعریف می‌کند: «اسم کلمه‌ای است که مستقیماً می‌تواند مسندالیه باشد.» (ص ۳۰) که چنین تعریفی بر پایه نقش دستوری استوار می‌باشد. به علاوه مؤلف در چند جا (مثلاً در ص ۳) به انتقاد از روش‌های نگارش دستور زبان می‌پردازد، در حالی که حاصل کار خودش با دستورهای مورد انتقادش چندان تفاوتی ندارد. البته هدف ما در اینجا بررسی انتقادی یک یا چند دستور زبان مخصوص نیست بلکه منظور مشخص نمودن دستورهای سنتی زبان فارسی بوده و می‌خواهیم علت قراردادن پاره‌ای از دستور زبان‌ها را که مدعی داشتن امتیازهایی بردستورهای سنتی دیگر می‌باشند در ردیف دستورهای سنتی توجیه نماییم.

۲-۳- مطالعاتی که نسبت به قالب‌های سنتی دارای پاره‌ای نوآوری‌ها

هستند: این گروه شامل مطالعاتی می‌شود که در بعضی دستورسنتی به وجود آمده و در عین حالی که از آن سخت متأثر شده دارای پارادای نوآوری‌ها نسبت به سنت دستورنگاری می‌باشند. نویسندگان این گروه از مباحث دستوری که آگاهانه یا چه بسا به طور ناخودآگاه به پاره‌ای از نارسایی‌های دستورهای سنتی پی برده‌اند به ابداعات و تازگی‌هایی در مقوله بندی و توصیف مسایل دستوری دست زده‌اند. برای مثال، محمد عین مقولات دستوری از قبیل «اضافه»، «اسم مصدر- حاصل مصدر»، «مفرد و جمع» و غیره را به عنوان مباحث دستوری برگزیده و درباره‌ی هر یک از آنها به طور مستقل بحث نموده است. پاره‌ای از نویسندگان نیز مباحث مستقلی در معانی مفردات زبان فارسی مطرح نموده‌اند که برای نمونه می‌توان از سلسله مقالاتی تحت عنوان «معانی و انواع مفردات زبان فارسی» ۴۷ به قلم اکبر بهروز نام برد که مؤلف در این مقالات نقش‌های مختلف دستوری و کاربرد معنایی هر یک از مفردات زبان فارسی را بر شمرده است. این گونه مطالعات را با وجود این که به طور عمده در همان چارچوب دستور سنتی جای دارند به سبب تلاشی

که برای یافتن طرق جدید بررسی مسایل دستوری به عمل آورده‌اند در گروهی جدا از گروه دستورهای سنتی قرار می‌دهیم. مطالعاتی نظیر **ساختمان جمله خانلری (۱۳۴۳)**، و **شالوده زبان فارسی** پژوه (۱۳۴۶) را نیز به خاطر توجه ویژه‌ای که به ساختمان جمله و روابط بین جمله‌ای مبذول داشته و اجزای زبان را از دیدگاه نقش دستوری آنها در چارچوب جمله بررسی نموده‌اند نسبت به دستورهای سنتی دارای نوآوری شمرده و در گروه مزبور قرار می‌دهیم.

مطالعات و مباحث دستوری این گروه را، با وجود این که به خاطر پاره‌ای تازگی‌ها و نوآوری‌ها و تلاش نویسندگان مربوط برای ابداع روش‌های نو جزو دستورهای سنتی دسته بندی نکردیم، جزو مطالعات دسته سوم که در ذیل به شرح آنها خواهیم پرداخت نیز نمی‌توان به حساب آورد زیرا با توجه به روند تکاملی مطالعات زبانی و مکاتب دستور زبان (نگاه کنید به صفحات پیشین) این مطالعات و مباحث از هیچ مکتب و نظریه مشخص زبانشناسی پیروی نمی‌کند. به عبارت دیگر این مطالعات دارای زیربنای نظری وابسته به یکی از مکاتب زبانشناسی نمی‌باشد. البته ممکن است ادعا بشود که مثلاً طرح ساختمان جمله ارائه شده توسط خانلری (که جمله را به «نهاد» و «گزاره» تقسیم بندی می‌کند) متأثر از نظریه مکتب زبانشناسی پراک می‌باشد که در آن جمله را به دو عنصر مشابهی بنام theme - rheme تقسیم می‌نمایند. در پاسخ چنین ادعای احتمالی باید گفته شود که درست است که می‌توان طرح «نهاد و گزاره» خانلری را متأثر از مکتب پراگ دانست ولی به هیچ وجه نمی‌توان قبول نمود که در طرح فوق کلیه اصول و مبانی مکتب زبانشناسی پراک به طور منسجم رعایت شده باشد.

۳-۳- مباحثی که به‌ویژه نظریات زبانشناسی معاصر استوار است:

علاوه بر دو گروه مطالعات انجام‌یافته در دستور زبان فارسی یعنی دستورهای سنتی و دستورهایی که در دامان دستور سنتی پرورش یافته ولی نسبت به آنها دارای پاره‌ای تازگی‌ها می‌باشند مباحثی نیز در باره دستور زبان فارسی و مسایل مربوط در ده

بیست سال اخیر نگاشته شده که بر پایه نظریات زبان‌شناسی معاصر استوار می‌باشد. برای نمونه، باطنی (۱۳۴۸) ساختمان زبان فارسی را بر پایه نظریهٔ زبانی « مقوله و میزان » که مهم‌ترین نظریهٔ عمومی مکتب زبان‌شناسی انگلستان است و توسط هالیدی (Halliday) ارائه شده توصیف نموده است. صادقی (۱۳۴۸) نیز نظریهٔ زبان‌شناسی آندره مارتینه (A. Martinet) را برای توصیف زبان فارسی به کار برده است. بر اساس این نظریه کلمات و اجزای زبان تنها بر پایهٔ نقشی که در جمله ایفا می‌کنند دسته بندی و مورد بررسی قرار می‌گیرند. البته چنان‌که در بالا اشاره کردیم دستور خیامپور نیز کلمات را بر پایهٔ نقش آنها به ۶ جزء تقسیم نموده و پاره‌ای از تعاریف را بر اساس نقش دستوری استوار کرده است ولی همان طوری که گفتیم خیامپور از چارچوب دستور سنتی خارج نشده است. صادقی (۱۳۴۸) در مورد دستور خیامپور در رابطه با نظریهٔ زبان‌شناسی مارتینه می‌نویسد: « ... خیامپور متوجه شده است که باید کلمات و اجزای جمله را از نظر نقش آنها مورد مطالعه قرار داد ولی به تقسیم بندی‌هایی از قبیل اسم، و صفت ... پای بند و برای هر یک از آنها نقش‌هایی قابل شده، در صورتی که از نظر ما اسم، صفت و ... بودن مهم نیست و مهم نقشی است که این عناصر در جمله ایفا می‌کنند ... » (ص ۱۰۹).

خانلری (۱۳۴۳) و پژوه (۱۳۴۶) نیز، همان طوری که در بخش قبلی اشاره کردیم، اجزای زبان را از دیدگاه نقش دستوری آنها در چارچوب جمله بررسی کرده‌اند که البته این دو را به عللی که قبلاً اشاره شد جزو دستهٔ دوم از مطالعات دستور زبان فارسی قرار دادیم.

علاوه بر دو نمونهٔ فوق الذکر، مقالات زیادی را می‌توان نام برد که موضوعات مختلف زبان و دستور زبان فارسی را در چارچوب نظریات جدید زبان‌شناسی بررسی و مطالعه نموده‌اند. برای نمونه نگاه کنید به: اختیار (۱۳۴۹)، بدره‌ای (۱۳۴۹)، ثمره (۱۳۴۹)، صادقی (۱۳۴۹)، وحیدیان کامیار (۱۳۵۰)، ارژنگ (۱۳۵۰) و بسیاری از آثار دیگر که مسایل و مباحث مختلف مربوط به

دستور زبان فارسی از قبیل مباحث نحوی، صرفی، آواشناسی، و اجشناسی و معنا شناسی را بر پایه نظریه‌های جدید زبان‌شناسی طرح و بررسی نموده‌اند.

۴- پیشنهادهایی در مورد اصول صحیح‌تر نگارش دستور زبان

در بخش اول این نوشته ماهیت و کیفیت ارتباطات و تفهیم و تفاهم زبانی و عوامل مؤثر در آن و نیز کیفیت کار دستور زبان‌ها و مطالعات زبانی در این رابطه مورد بررسی قرار گرفت. در بخش دوم، انواع مطالعات زبانی و مکاتب مختلف زبان‌شناسی و نیز جهت‌گیری روند تکاملی این مطالعات به طور اجمال مورد مطالعه قرار گرفت و بالاخره در بخش سوم، انواع مطالعات انجام یافته در دستور زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفتند و به سه دسته طبقه‌بندی شدند. در این بخش پایانی، با توجه به نظریات و بینش‌های حاصله از بحث‌ها و بررسی‌های فوق، پیشنهادهایی در جهت اصول صحیح‌تر نگارش دستور زبان ارائه خواهد شد.

۴-۱- چنان‌که قبلاً ملاحظه شد نگارش دستور زبان و یا به طور کلی هر گونه مطالعه و توصیف اجزای زبانی باید نقش عمده و اولیة زبان را که همانا ایجاد ارتباط میان انسان‌ها می‌باشد مورد نظر داشته و مطالعات و توصیف‌های خود را با توجه به این نقش ارتباطی انجام بدهد. البته، چنان‌که بساز قبلاً اشاره شد، ممکن است مطالعاتی وجود داشته باشد که جنبه نظری محض داشته و تنها هدفشان توصیف ساختار و الگوهای ساختاری معینی از زبان بدون توجه به نقش ارتباطی و کاربرد آنها باشد که، روش کار این گونه مطالعات را با توجه به هدف‌های اعلام شده‌شان و با توجه به اینکه اینها پاردای از مسایل و اجزای ساختاری زبان را به طور جدا از سیستم زبانی و بدون توجه به نقش آنها در این سیستم مورد مطالعه قرار می‌دهند **تأحدودی** قابل توجه می‌دانیم. در عین حال معتقدیم که اولاً چنین مطالعاتی

باید هدف خودشان را به طور واضح و صریح بیان نمایند و از این ادعا که کارشان درباره «زبان» می باشد جداً خودداری کنند زیرا چنین ادعایی آنها را ملزم به رعایت ضوابط و عوامل حاکم بر زبان و کاربرد آن خواهد نمود. درثانی، هیچ نوع مطالعه‌ای، ولو مطالعات نظری محض، نباید و نمی‌توانند نفس عمل مطالعه را برای خود هدف قرار بدهند. هر مطالعه و تحقیق نظری لابد دارای یک سلسله کاربردهای عملی بالقوه خواهد بود و در واقع این کاربردها هدف غایی آن مطالعه را تشکیل می‌دهند. کاربرد عملی مطالعات زبانی - چه در امر تدریس زبان، چه در مطالعات مربوط به اصول و فنون ترجمه و ترجمه ماشینی و چه در راه درمان ناتوانی‌های گفتاری و غیره - ایجاب می‌کند که زبان را به عنوان یک وسیله ارتباطی و با توجه به نقش ارتباطی اش مورد مطالعه قرار بدهیم. البته دست‌اندرکاران مطالعات زبانی به طور روز افزون به ضرورت تطابق و تناسب روش‌های مطالعه زبان با جوهره موضوع مطالعه (یعنی «زبان») پی می‌برند که توسعه و پیدایش مکاتب متعدد زبان‌شناسی، چنانچه قبلاً اشاره شد (ر.ک. به: بخش ۲)، گواه بر آگاهی این اشخاص بر ضرورت فوق می‌باشد.

و اما مطالعاتی که جنبه نظری نداشته بلکه دارای کاربرد و هدف عملی می‌باشند مانند اغلب دستور زبان‌ها که ارائه قواعد درست سخن گفتن و درست نوشتن را هدف خود قرار می‌دهند باید حتماً در توصیف و تعریف خود از نقش ارتباطی زبان غافل نمانند و چارچوب عمل خود را با توجه به این نقش تعیین نمایند و الا روش کارشان نسبت به هدف اعلام شده شان مناسب نبوده و قابل انتقاد خواهد بود؛ و به علاوه هیچ وقت به هدف‌های خود نایل نخواهند شد. برای نمونه کافی است که نظری به درس «دستور زبان فارسی» در سطوح مختلف آموزشی، از ابتدایی گرفته تا عالی، و میزان موفقیت آن بیفکنیم. دانش آموز یا دانشجو اغلب پیچیده‌ترین قواعد خشک دستوری را «یاد می‌گیرد» بی آن که بتواند از این قواعد در بیان یک کلام حساوی چند جمله ساده بهره بگیرد و یا بی آن که

آشنایی با این قواعد بتواند وی را در چیره شدن بر نگرانی و اضطراب حاصله از عدم توانایی اش در نگارش انشای ساده یاری بدهد .

خلاصه سخن این که هر گونه مطالعه زبانی و توصیف اجزای زبان باید از نقش ارتباطی زبان غافل نبوده و با توجه به چنین نقشی معیارهای تعریفی و الگوها و مقولات توصیفی خود را تعیین نماید ، بویژه اگر مطالعه ای دارای هدف های عملی مثلا آموزشی باشد . حال این سؤال مطرح می شود که منظور از رعایت نقش ارتباطی زبان در مطالعات زبانی چیست و چنین مطالعاتی چگونه و در چه نوع چارچوبی باید انجام بگیرند . در پایین سعی خواهیم کرد سؤال فوق را به طور وسیع تر طرح نماییم تا شاید بدین وسیله به پاسخ آن نزدیک تر بشویم .

۲-۴- در بخش دوم این نوشته روند تکاملی مکاتب زبانشناسی را به طور اجمال مورد بررسی قرار دادیم و گفتیم که جهت گیری این روند حاکی از عدم رضایت دست اندرکاران مطالعات زبانی از روش های موجود و اشتیاق و تلاش روزافزون آنان به مطالعه زبان در چارچوب نقش ارتباطی آن می باشد و نیز خاطر - نشان کردیم که این اشتیاق و تلاش زبانشناسان نتوانست به نتایجی چشم گیر دست یابد تا این که به مساعدت اندیشمندان سایر رشته های علوم امکاناتی جهت توصیف و تعریف زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی و تعریف و تحدید «معنا» به عنوان یک سازه بنیادی آن به وجود آمد . در اینجا نظری اجمالی به این بینش زبانی خواهیم افکند :

اگر چنانچه از بحث های فوق برمی آید زبان را باید در قالب نقش ارتباطی آن مطالعه نمود و در توصیف زبان چگونگی کارکرد سیستم زبانی را در ایفای این نقش مورد بررسی قرار داد و اگر منظور از «ارتباط» همان تفهیم و تفاهم و تبادل معانی و اندیشه ها می باشد پس در مطالعه زبان و سیستم زبانی باید هدف مطالعه و بررسی چگونگی ایجاد ارتباط و به وجود آمدن معانی باشد . به عبارت دیگر معنا و پیام در ارتباطات زبانی چگونه ایجاد و رد و بدل می گردد و صورت های زبانی

در این کار چه نقشی ایفا می‌نمایند .

«معنا» چیست و معنای صورت های زبانی از کجا می‌آید؟ آیا معنای هر صورت زبانی يك جزء ثابت ولايتغير است و یا این که عوامل متعددی در تبلور معنای يك صورت زبانی مؤثر می‌باشد و با تغییر هر يك از این عوامل آن معنا نیز تغییر می‌کند؟ آیا معنا يك خصیصه ذاتی صورت های زبانی است و یسا این که محصول قرار داد میان انسان ها و کاربرد اجتماعی آن صورت ها می‌باشد؟ آیا يك صورت زبانی برای همه و در همه شرایط محیطی (اجتماعی و درون متونی) دارای معنا و محتوای ارتباطی ثابت و یکسانی است و یا این که با تغییر عوامل متعدد محیطی بار معنایی و محتوایی نیز تغییر پیدا می‌کند؟ و ده ها سؤال مشابه دیگر که امروزه ماده اولیه و محرك عمده چرخ جدلی مکاتب متعدد معنا شناسی و زبان شناسی می‌باشند . بررسی این سؤال ها و شرح جریان مجادلات این مکاتب خارج از ظرفیت و محدوده این نوشته می‌باشد . ولی شرحی بسیار اجمالی در این مورد ارائه خواهد شد .

در ادامه بسط و توسعه نظریات معنا شناسی در این اواخر ، در مقابل معنای صورت های زبانی که همان معنای صوری (Signification) آنها باشد به ارزش ارتباطی (Communicative value) آنها توجه بیشتری داده شده است . برای روشن شدن این دو يك مثال داده می‌شود :

۱- چرا دیروز به دیدن من نیامدی ؟

۲- امسال محصول سیب خیلی کم بود .

در اینجا جمله (۲) به عنوان پاسخ سؤال (۱) دارای معنا نمی‌باشد . البته نمی‌توان گفت که دارای هیچ گونه معنایی نیست و حداقل همگان برای این جمله معنایی قابل هستند که مجموعه کلمات ذیل از چنین معنایی محروم است :

بود خیلی محصول امسال کم سیب

و این معنا از مجموعه معانی لغوی کلمات تشکیل دهنده جمله و ساختمان نحوی حاکم بر آن ناشی می‌شود. این گونه معنا همان معنای صوری می‌باشد که غیر از ارزش ارتباطی است. ارزش ارتباطی معنایی است که يك جمله یا بخش‌هایی از آن در کاربرد و ارتباطات زبانی به خود می‌گیرد (ر.ک. به: Widdowson, 1978, 10-12). جمله (۲) در بافت فوق و در شرایط عادی دارای هیچ ارزش ارتباطی نمی‌باشد. از این دیدگاه، معمولاً به جای به‌کار بردن کلمه «جمله» اصطلاح «کلام» ۳۸ استعمال می‌شود یعنی جمله دارای معنای صوری است و کلام دارای ارزش ارتباطی می‌باشد. پس کلام را می‌توان چنین تعریف کرد که: «عبارت است از يك صورت زبانی (کلمه، عبارت، يك جمله و یا چند کلمه) که در ارتباطات زبانی ادا شده و دارای ارزش ارتباطی معینی باشد» ۳۹.

این ارزش ارتباطی چگونه متبلور می‌گردد؟ ارزش ارتباطی صورت‌های زبانی يك خصیصه ذاتی و ثابت این صورت‌ها نمی‌باشد و چیزی نیست که تنها با دانستن معنای صوری يك جمله و اجزای سازنده آن و با آگاهی از قواعد نحوی و صرفی حاکم بر آنها بتوان به آن پی برد، زیرا عوامل بسیار دیگری در درك و تشخیص ارزش ارتباطی مورد نظر ادا کننده کلام مؤثر می‌باشد. این عوامل عبارتند از: معلومات و اطلاعات قبلی مخاطب که شامل پیش‌تصورات و انتظارات وی نیز می‌شود، شرایط محیطی و اجتماعی حاکم، اطلاعات، هدف‌ها و موقعیت اجتماعی گوینده و آگاهی مخاطب از آنها، موقعیت اجتماعی مخاطب، بافت زبانی (عناصر و صورت‌های زبانی ماقبل و ما بعد صورت زبانی مورد نظر در داخل متن) و جز اینها. مخاطب با توجه به همه شرایط و عوامل فوق، يك ارزش ارتباطی (= پیام) از صورت زبانی مورد نظر استنباط و اخذ می‌نماید؛ یعنی ارزش ارتباطی يك صورت زبانی طی يك فرایند کنش و واکنش خلاقه میان همه این عوامل متبلور می‌گردد و با تغییر یکی از این عوامل ارزش ارتباطی يك صورت زبانی تغییر می‌کند و چه بسا ممکن است يك صورت زبانی ارزش ارتباطی خودش را

کاملاً از دست بدهد و یا بالعکس. برای نمونه، جمله (۲) که در بافت فوق از نظر ارزش ارتباطی تهی می‌باشد ممکن است با تغییر برخی از شرایط حاکم ارزش ارتباطی معینی پیدا بکند. به عنوان مثال به دو گفتگوی زیر توجه بکنید:

۳- رئیس يك اداره خطاب به خدمتگزاری که هر روز دیر

در سر کارش حاضر می‌شود: «می‌توانم از حضورتان خواهش

بکنم که زودتر تشریف بیاورید؟»

۴- رئیس يك اداره خطاب به یکی از دوستانش که قرار

است برای تعمیر اتومبیلش به خانه وی بیاید: «می‌توانم

از حضورتان خواهش بکنم که زودتر تشریف بیاورید؟»

در اینجا با وجود این که هر دو جمله (۳) و (۴) از نظر صوری دارای يك ساختمان واژگانی و نحوی می‌باشند ولی دارای ارزش ارتباطی کاملاً متفاوتی هستند. برخلاف جمله (۴) که يك دعوت مؤدبانه است، جمله (۳) جنبه استهزا و طنز داشته و نوعی توهین و توبیخ محسوب می‌شود.

اگر در يك گفتگو، آگاهی مخاطب و گوینده از عوامل حاکم بر آن همانند و یکسان باشد ارزش و مفهوم ارتباطی و مفهوم یا پیام مورد نظر گوینده با ارزش ارتباطی استنباط شده توسط مخاطب یکسان خواهد بود. در چنین شرایطی است که تفهیم و تفاهم از طریق گفتگو صورت می‌گیرد. ولی اگر تفاوتی در آگاهی طرفین گفتگو از این عوامل وجود داشته باشد یا پیام مورد تفهیم قرار نخواهد گرفت و یا سوء تفاهم پیش خواهد آمد.

پس در بررسی ارزش ارتباطی صورت‌های زبانی که لازمه مطالعه و توضیف زبان به عنوان وسیله ارتباطی میان انسان‌ها می‌باشد باید کلیه عوامل فوق مورد نظر قرار بگیرد. بحث در چگونگی چنین مطالعه و توضیفی نیاز به نوشته جداگانه‌ای

دارد. در اینجا تنها با جمع بندی بحث‌های فسوق به طور اجمال به چارچوب آن اشاره می‌نمایم:

گوینده هر کلام قطعاً دارای يك هدف ارتباطی کلی از تکلم خود می‌باشد که چارچوب پیام وی را تشکیل می‌دهد. برای رساندن این پیام به مخاطب خود، وی به يك فرایند و جریان خلاق فکری دست می‌زند که کلیه عوامل مؤثر در گفتگو (که در بالا بدان‌ها اشاره شد و هدف ارتباطی یا چارچوب پیام گوینده یکی از آنهاست) در آن درکنش و واکنش متقابل می‌باشند. این فرایند را معمولاً «فرایند سخن» می‌نامند که يك جریان ذهنی و فکری و ما قبل متونی می‌باشد و برای ترسیم آن نمی‌توان از هیچ يك از صورت‌های زبانی (کلمه، عبارت، جمله و جز اینها) نام برد یعنی فرایند سخن با هیچ يك از این صورت‌ها معادل نمی‌باشد. تظاهر صوری فرایند سخن به صورت «متن» می‌باشد که عبارتست از يك یا چند جمله مربوط به هم که دارای پیامی باشد. یعنی گوینده فرایند سخن خودش را در چارچوب يك متن به مخاطب عرضه می‌دارد و مخاطب با دریافت (خواندن یا شنیدن) آن، «فرایند ادراکی» خود را به کار انداخته و در تحت تأثیر عوامل حاکم (نظیر معلومات و اطلاعات قبلی، انتظارات و هدف‌های خود و جز این‌ها) پیامی را که ممکن است مطابق با پیام مسورد نظر گوینده باشد اخذ و استنباط می‌نماید. حال چه عواملی در تظاهر متونی فرایند سخن مؤثر است؟ جملات تشکیل دهنده متن و طول هر جمله چگونه و تحت چه شرایطی مشخص می‌گردد؟ نظام درونی هر جمله متن چگونه و تحت چه ضوابطی تعیین می‌شود؟ و ده‌ها سؤال از این قبیل همگی مسائلی هستند که باید در توصیف زبانی و نگارش دستور زبان آموزشی مورد بررسی قرار گیرد ۴۱.

اکثر دستور زبان‌ها به عوض این که صورت‌های زبانی را در درون متن مربوط و در رابطه با کلیه عوامل مؤثر در فرایند سخن مربوط مورد بررسی و

مطالعه قرار بدهند آن‌ها را به طور متتبع و به عنوان عناصر مستقل بدون توجه به عوامل مزبور مطالعه و توصیف می‌نمایند ۴۲ .

درست است که ماده اولیه نگارنده دستور زبان و یا توصیف کننده زبان ، صورت های زبانی نظیر کلمه ، جمله ، و جز این‌ها می‌باشند ولی باید متن به عنوان يك صورت زبانی جامع و در برگیرنده و دارای ارزش ارتباطی معین و به عنوان تظاهر صوری فرایند سخن گوینده (با همه عوامل مؤثر در آن) در نظر گرفته بشود و کلیه صورت های زبانی ، نظام حاکم بر آنها و روابط بین آنها ، و ارزش ارتباطی هر يك از آنها در چارچوب متن مورد بررسی قرار گیرد . به عبارت دیگر در توصیف زبانی نباید صورت ها را به طور متتبع مورد بررسی و مطالعه قرارداد بلکه آنها را باید از دیدگاه نقشی که در چارچوب متن مربوط ایفا می‌کنند مطالعه نمود .

کوتاه سخن این که در کلیه مطالعات زبانی و یا حداقل در نگارش دستور زبان های آموزشی باید صورت های مختلف زبانی را در چارچوب متن مورد مطالعه قرار داد و متن را که عبارتست از يك یا چند جمله مربوط به هم و دارای انسجام موضوعی و ساختاری ، باید تظاهر صوری فرایند سخن به حساب آورد . مقوله بندی اجزای زبان ، تعریف این مقولات ، توصیف کارکرد ساختار زبان ، توصیف فرایندهای تفهیم و تفاهم زبانی و نحوه کارکرد صورت های زبانی در این فرایندها ، و بالاخره توصیف نحوه کاربرد زبان در ارتباطات میان انسان ها باید همگی در چارچوب متن و در رابطه با کلیه عوامل مؤثر در فرایند سخن به عمل بیاید ؛ و نیز هر گونه تغییرات و دگرگونی های صوری در ساختار زبان را باید متأثر از عوامل فوق به حساب آورد . یعنی مطالعه و توصیف زبان باید نقش زبان را ، که همانا وسیله ارتباط می‌باشد ، موضوع خود قرارداد و ساختار آن را در رابطه با این نقش مورد بررسی قرار بدهد .

یادداشت‌ها

1. Language Universals
2. Duality of Structure or Double Articulation
3. Productivity
4. Generative Grammar
5. Text
6. Discourse Process
7. Phonology
8. Syntax
9. Inflection / Morphology
10. Semantics
11. Ferdinand De Saussure

۱۲- کتاب سوسور *Cours de Linguistique Generale* که اندیشه‌ها و نظریات وی در زبانشناسی در آن منعکس است سه سال بعد از مرگ وی یعنی در سال ۱۹۱۶ توسط دو نفر از دانشجویانش از روی یادداشت‌هایی که از کلاس‌های درس وی جمع‌آوری شده بود چاپ شد .

13. Traditional Grammar
14. Synchronic
15. Diachronic
16. Structural Linguistics

۱۷- کتاب معروف بلومفیلد به نام *Language* در سال ۱۹۳۳ به چاپ رسید و جزو یکی از کتاب‌های پایه زبانشناسی محسوب می‌شود.

18. *Syntactic Structures* (1957) Mouton
19. Generative Transformational
20. Competence

21. Transformational Rules

22. Generative

23. Phrase Structure Rules

24. Kernel Sentences

25. Transformational Rules

۲۶- منظور از ارائه این مثال تنها روشن نمودن انواع قواعد دستور زایا - گشتاری است ولذا لزومی نمی بینیم که به جزئیات و خصوصیات جزئی این قواعد اشاره بکنیم .
۲۷- علامت «←» به معنای «بازنویسی می شود» است .

۲۸- در اینجا اصطلاح « معرف » را برای تمامی واژه هایی به کار می بریم که قبل یا بعد از اسم قرار می گیرند و آن را تعریف می کنند . مانند : «يك كتاب خواندني» که « كتاب » اسم و عنصر بنیادی این گروه اسمی می باشد و واژه های «يك» و «خواندني» معرف های آن محسوب می شوند .

29. Morphophonemic Rules

30. Interpretative Semantics

31. Generative Semantics

۳۲- نگارنده «سببیت در زبان فارسی معاصر» را از دیدگاه معنا شناسی زایا بررسی نموده است (نگاه کنید به مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۲۳) .

33. Case Grammar

34. Prague School of Linguistics

35. Scale and Category

۳۶- علاقه مندان می توانند در این مورد به آثار ذیل مراجعه نمایند: (Austin, 1962) , (Halliday (1979), Hymes (1971), Searle (1969) و (Cicourel (1973).

۳۷- این مقالات در شماره های مختلف مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز بین سال های ۱۳۴۸ و ۱۳۵۵ به چاپ رسیده است : «را» (۱۳۴۸) ، «و» (۱۳۵۰) ، «م» (۱۳۵۱) ، «ب» (۱۳۵۱) ، «الف» (۱۳۵۵) و «تا» (۱۳۵۵) .

38. Utterance

۳۹- به نظر برخی از فلاسفه زبان (نگاه کنید به: Austin, 1962 و Searle, 1969) گفتاریک شخص از يك یا چند کنش زبانی (Speech Act) درست می شود که هر کنش زبانی

دارای يك ارزش ارتباطی (Illicoutionary Force) می باشد . نگارنده در مقاله دیگری تحت عنوان «نقش و ساخت در تدریس زبان» (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۷، شماره ۱۲۵) مبحثی را به کنش های زبانی (یا کردارهای زبانی) و چگونگی تبلور ارزش ارتباطی آنها اختصاص داده است .

40. Comprehension Process

- ۴۱- مراجعه شود به تحقیقی که نگارنده در این خصوص در زبان انگلیسی انجام داده است : Lotfipour (1982)
- ۴۲- البته پاره ای از محققان تاحدودی پارا از قالب جمله فراتر گذاشته و به روابط بین جمله ای اهمیت بیشتری داده اند که این امر خود اقدامی در جهت صحیح مطالعه زبان به شمار می رود. مانند خانلری (۱۳۴۳)، فرشیدورد (۱۳۴۸) و بهین دارایی (۱۳۵۲) .

کتابنامه

الف - فارسی

- ۱- اختیار ، منصور (۱۳۴۹) ؛ « دسته بندی صیغه‌های فعل در فارسی امروز » در **مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی** ، به کوشش مظفر بختیار ، دانشگاه تهران ، صفحات ۱-۲۰ .
- ۲- ارژنگ ، غلامرضا (۱۳۵۰) ؛ « صفت و نقش دستوری آن در زبان فارسی معاصر » در **مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران** ، دوره ۱۸ ، شماره ۳ ، صفحات ۱-۲۸ .
- ۳- باطنی ، محمدرضا (۱۳۴۸) ؛ **توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی** ، تهران ، امیرکبیر .
- ۴- باطنی ، محمدرضا (۱۳۵۶) ؛ **نگاهی تازه به دستور زبان** ، تهران ، انتشارات آگاه .
- ۵- بدره‌ای ، فریدون (۱۳۴۹) ؛ « ایهامات ساختمانی در زبان فارسی » در **مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی** ، به کوشش مظفر بختیار ، دانشگاه تهران ، صفحات ۳۲-۴۷ .
- ۶- بصاری ، طاعت (۱۳۴۸) ؛ **دستور زبان فارسی** ، تهران ، طهوری .
- ۷- پژوه ، محمد (۱۳۴۶) ؛ **شالوده نحوزبان فارسی** ، تهران .
- ۸- ثمره ، یدالله (۱۳۴۹) ؛ « ساختمان فونولوژیکی هجا در فارسی » در **مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی** ، به کوشش مظفر بختیار ، دانشگاه تهران ، صفحات ۴۸-۷۶ .
- ۹- خانلری ، پرویز (۱۳۴۳) ؛ « ساختمان جمله در زبان فارسی » در **مجله سخن** ، شماره‌های ۱۱ و ۱۲ .
- ۱۰- خیامپور ، عبدالرسول (۱۳۴۱) ، **دستور زبان فارسی** ، تبریز ، کتابفروشی تهران .
- ۱۱- دارائی ، بهین (۱۳۵۲) ؛ **دستور نگارش فارسی** ، تهران ، مدرسه عالی دختران ایران .

- ۱۲- صادقی ، علی اشرف (۱۳۴۸)؛ «نظریه زبانشناسی آندره مارتینه و زبان فارسی» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران* ، سال ۱۷ ، شماره ۲ .
- ۱۳- صادقی ، علی اشرف (۱۳۵۰) ؛ «بررسی انتقادی *دستور امروز* تألیف خسرو فرشیدورد» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران* ، دوره ۱۸ ، شماره ۳ .
- ۱۴- طالقانی ، سیدکمال (۱۳۴۲) ؛ *اصول دستور زبان فارسی* ، تهران ، امیرکبیر .
- ۱۵- فرشیدورد ، خسرو (۱۳۴۸) ؛ *دستور امروز* ، تهران ، صفیعلی‌شاه .
- ۱۶- لطفی پورساعدی ، کاظم (۱۳۵۶) ؛ «سببیت در زبان فارسی امروز: یک بررسی زایاگشتاری» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز* ، شماره ۱۲۳ .
- ۱۷- لطفی پورساعدی ، کاظم (۱۳۵۷) ؛ «نقش و ساخت در تدریس زبان» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز* ، شماره ۱۲۵ .
- ۱۸- معین ، محمد (۱۳۴۱) ؛ *اسم جنس و معرفه و نکره* ، تهران ، امیرکبیر .
- ۱۹- معین ، محمد (۱۳۴۱) ؛ *اضافه* ، تهران ، امیرکبیر .
- ۲۰- معین ، محمد (۱۳۵۶) ؛ *اسم مصدر- حاصل مصدر* ، تهران ، امیرکبیر .
- ۲۱- معین ، محمد (۱۳۵۶) ؛ *مفرد و جمع* ، تهران ، امیرکبیر .
- ۲۲- وحیدیان کامیار ، تقی (۱۳۵۰) ؛ «نقش‌های تکیه در فارسی» در *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران* ، دوره ۱۸ ، شماره ۳ ، صفحات ۹۷-۱۰۷ .
- ۲۳- همایونفرخ ، عبدالرحیم (۱۳۳۷) ؛ *دستور جامع زبان فارسی* ، تهران ، مؤسسه مطبوعاتی عالی اکبر علمی .

ب - انگلیسی

- 24 . Austin , J . L . (1962) *How to Do Things with Words* , Oxford , Clarendon Press .
25. Bloomfield, L. (1933); *Language*, George Allen & Unwin Ltd .
26. Carroll , J.B. (1956) ; ed. *Language , Thought & Reality* ,

Selected Writings of B. L. Whorf, Cambridge, Mass.; M.I.T.

27. Chomsky, N. (1957); *Syntactic Structures*, The Hague, Mouton.

28. Chomsky, N. (1965); *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass., M.I.T.

29. Cicourel, A.V. (1973); *Cognitive Sociology*, Penguin.

30. Fillmore, C.J. (1968); « The case for case », in Bach, E. & R.W. Harms (eds.), *Universals in Linguistic Theory*, New-York, Holt, Rinehart and Winston, PP. 1-90.

31. Hartmann, R.R.K. (1980); *Contrastive Textology: Comparative Discourse Analysis in Applied Linguistics*, Julius Groos Verlag, Heidelberg.

32. Halliday, M.A.K. (1961); « Categories of the theory of grammar » in *Word*, 17, 3, PP. 241-292.

33. Halliday, M.A.K. (1973); *Explorations in the Functions of Language*, London Edward Arnolds.

34. Halliday, M. A. K. (1979); *Language as Social Semiotic: the Social Interpretation of Language and Meaning*, London, Edward Arnolds.

35. Householder, F. W. (1970); *Linguistic Speculations*, London and New York, Cambridge University Press.

36. Hymes, D. (1971); « Sociolinguistics and the Ethnography of speaking » in Ardener, Edwin (ed.), *Social Anthropology*, Tavistock Publications, 1971, PP. 47-95.

37. Katz, J.J. (1970); « Interpretative Semantics vs. Generative Semantics », in *Linguistic Inquiry*, 2, PP. 313 - 332.

38. Katz, J.J. & Fodor, J. (1963); « The structure of a semantic theory », in *Language*, 39, PP. 170-210.

39. Katz, J.J. & Postal, P. (1964); *An Integrated Theory of*

Linguistic (Research Monographs, 26), Cambridge, Mass., M.I.T. Press .

40. Lakoff, G. (1971); « On Generative Semantics » in Steinberg, D.D. and Jakobovits L.A. (eds.), *Semantics, an Inter-disciplinary Reader*, Urbana, Ill., University of Illinois Press, Cambridge, Cambridge University Press .

41. Lotfipour-Saedi, K. (1982); *Applying an Analysis of Writer - Reader Discourse Processes to a Pedagogy of Reading*, Unpublished Ph.D. Thesis, University of Lancaster, England .

42. Martinet, A. (1962); *A Functional View of Language*, Oxford, Clarendon Press .

43. Moyne, J.A. (1974); «The so - called passive in Persian» in *Foundation of Language*, 12, 1974, PP. 249 - 267 .

44. Searle, J. (1969); *Speech Act, An Essay in the Philosophy of Language*, Cambridge, Cambridge University Press .

45. Searle, J. (1974); «Chomsky's Revolution in Linguistics», in Gilbert Harman (ed.) on *Noam Chomsky : Critical Essays*, Anchor Books.

46. De Saussure, F. (1916); *Cours de Linguistique Generale*, English Translation by Wade Baskin, *Course in General Linguistics*, Fontana, 1959 .

47. Vechev, J. (ed) . (1964); *A Prague School Reader in Linguistics*, Bloomington, Ind., Indiana University Press .

48. Widdowson, H.G. (1978); *Teaching Language as Communication*, Oxford, Oxford University Press .